بر ما اعتراض نرسد با قدرت دار و مرده بدعا وی زنده شود آن زنان انصاف انقضای آن میکنند که ما همه بدو ایمان آوردیم و بر
متابعتش از دست نگذاریم بیت دوستی دولت جاوید و گر پیمان لیست حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند ملک را حق ایزد تعالی
افتاده کرن بطلب عیسی فرستاد و چون عیسی علیه السلام رشد حضرت احدیت او را بدرجهٔ نبوت مکتسی ساخت ملائکه را بتبلیغ از سطوت جنت
عیسی حیران ماندند بیت رنج نمودی در حیرت دلم از دست برفت گیست که آن روی نکو بیند و حیران نشود ملک شمعون
اشارت کرد که بعیسی سخن گوی شمعون گفت ای عیسی این مبتلا دعوی میکند که تو رسول خدای عیسی موکد در دعوی خود ما
آرزوی سخن بنی و فرستاده و ما شمعون گفت میگوید و هر معلوم معیب که دست تو بدو رسد صحت یابد عیسی گفت که چنین است
و اگر میخواهید که بچشم بینید شمعون گفت نزد ملک شرط میکنید که اگر این صورت از تو واقع نشود ترا و اصحاب ترا قتل سازد ملک عالم
از قتل کسی که دید و شنید باز ماند عیسی برین شرط رضا داد و دعا فرزان گفتند ایک ابتدا ایمار خود کن که چندین علت مبتلاست
عیسی دو رکعت نماز گزارد و از حضرت بی نیاز درخواست که سام را زنده گرداند بیت بهدف اجابت رسید و خاک نشاط شد
سام بامحاسن سفید سر از خاک برآورد که از خوبی نشاند بیت بوی محبوب که بر خاک جا گذرد ترجیب باشد اگر خود
شود عظم رمیم پس ای یکباب عیسی آورده سر بسجدهٔ تحیت رعایت فرمود و بطرف ملک و رعیت او التفات نمود گفت
ای مردمان این عیسی است روح الله پسر مریم صدیقه بدو ایمان آرید و متابعت او فرو مگذارید مدد توفیق در رسید یکبار ملک
با قوم خود درین عیسی قبول کردند و یکساعت هفت هزار کس از روی صدق ایمان آوردند و خبر آمد که عیسی سام را گفت برای وی
دعای توسعیدست و دران زمان که تو بوی کسی مصیب شیب مبتلا نمیشد و سواد شعر که دیباچهٔ دفتر کامرانیست بیاض آن گرفته
گشته نمو هیمت تبدیل نمی یافت سام جواب داد که یا روح الله چون آواز تو بمن رسید کمان بردم که قیامت قایم شده است
از فزع و هیبت آن مویم سفید شد یهما یجعل الولدان شیبا بیت ای پیر جوانی مکن رنگ بر اندیش ز از نزد گرد گردش
مرد جوان پیر دو کبار و عیسی سوال کرد که چند سالست تا وفات کرد و سام گفت از چهار هزار زیاده است عیسی گفت سخنهای که
از خدای درخواهم تا ترا در میان ما باقی دارد سام پرسید که سرانجام کار چیست عیسی گفت باری دیگر باید در دو بیت حیات
بقضای اجل باید سپرد بیت ازین جام یک جرعه هر کس چشید صدای خمارش بباید کشید سام گفت یا عیسی دو حجاب
خبر سال شده و دام دخت اقامت بر منزل قیامت برده هنوز تلخی مرگ در کام منست دیگر بار تحمل چشیدن آن بر من
و طاقت کشیدن آن نفس ندارم دعا کن تا حق سبحانه مرا بهان حال برگرداند عیسی دعا کرد و سام بمیرد رفته خاک عشرت
شد آمد و چهارم که دران خلاف کردن قول عیسی آنست که عیسی مزید می داشت عایشهٔ ام مشهور آنست که گنج عشرت
روزی دو خراج میکرد شش از مرعوبی رمت نمود و عازم ذوالبقا شد و دعای عیسی اجابت کرد و زنده گشت و دیگران
دیگر باند و گفته اند آن پسر ملکی بود از ملوک ولایت مصر که با التماس پدر شش دراز زنده کرد و عنقریب آن قصه چاید در قصه
بصیرت تقدیس غریب از احیا عیسی تقبل میکند مضمونش آنکه حضرت روح الله روزی بکوهستان میگذشت جوانی تازه روی

بود کلهک

بود کلهک عذار ابقطرات سرشک شسته چون چشمش بجمال عیسی افتاد از جای برجست و قدمی دوگان بیت ز اندازه کرش قدم بر گرفت
بیت دو زنگ رخ پرورماش عناب داد عیسی را بر وقت آمد و گفت ای جوان این ناله و فغاد بسبب چیست این
گریه و زاری برای کیست گفت یا رسول الله جلد و شتم که خویش و روزگار و ارام دل بیقرار من بود بدایت جوانی بجهاز زندگی
جوانی ناتوانی مبدل شد و ستوفیان قضا مثل از دفتر اسبا بیرون کردند این زمان ضیق شمالی رو فوده و این زلفه عشرت
افشانده بیت سخن و شوارست شما ماندن از دلدار خویش با گرم حال نشاندن و شوار خویش بدرد غریب
در دهنان و جیب پستندان نوبی در دو خود دا گریم در مان نویش ز کوه دم بیت رحمی کن ای حریم که بجای رحمت عیسی دم
کرد انفرد زنده و نشان و بیچاره و از غایت نشاط و نهایت انبساط قبری دیگر بعیسی نمود و دعا حضرت ارحمی سبحانه درخواست عیسی دم
قبر از زنده کرد و دعا باجابت مقرون شد و قبر شکافته مخمل بوی سیاه و حال تباه بیرون آمد عیسی از پرسید که تو کی
بیچاره شمه از احوال خود باز گفت قصار کاغذی بود و نقد روزگار در پرستش شان صرف کرده و عمر زاین در شرک نیست
بیابان پرده و از وقت مرگ تا این ساعت در چنگال عقاب عقوبت بود و طرفة العین آن شکنجه عذاب نیاسوده و چون
عیسی بر حال وی اطلاع یافت او را بدین حق دعوت فرمود و عنایت حق سبحانه معاینت نموده از شرمساری توبه بشرمسار
هدایت رسانید کلمه شهادت بر زبان راند و در کنار بر توحید ایمان سپری شد القصه چون ذوق زنده بودن سایه کرد غلط
افتاده نه بقبر و نه نشان داده و بقبر دیگر اشارت کرد عیسی تعینی نمود و بسر آن قبر آمد و دعا او زان آن جوان زنده شد
سر از گور آورده مرد و بار دست موهبت هم گرفته روی بشهر آورد و مردم را و ملک زاده را نظر بر آن زن افتاد و دلش بدان
شد جوان از گفت این کنیز که منست جوان دران مصافیه نمود و زن قول ملک زاده را تصدیق کرد و با آن طرف شهر و دوان شد
هنوز عیسی کوهستان بود که جوان باز آمد صورت حال را بعرض رسانید و از بیوفایی آن خاک عبرت بر سر ریخت از فرزند
زن گذاشتن فنا طرف وفا بر جریده کمال زنان ثبت نکشیده اند چرا که بیتمنی کی بیت زن طلب تا حیات حال وز کار
ایشان غلط نادیده و گفته اند عهد نازنین وفایی و وفایی بیشتر از بقای خاشد از زمان حسن عهد طبعان چنان باشد که سیل باز بیچ
گران و فاز ایشان چشم داشتن چنان باشد که نهال گل در آتش گلخن کاشتن و فاز دریا کمال عقل بیدار نقص عقل فادری
بیت رسم وفا چشم مدار از زمان هیئت مروت صفت از زنان هر کز ازین قوم وفا چشم مدار شت فاید و کم دیده
کاشت القصه ملک عیسی بش زاده و وقت بیعت آغاز کرده او را از ان ستم پیری منع نمود و بجناب زن مشغول
شد او را بعتاب لطفی تهدید نمود و گفت شرم نداری که سن بزرگواری شهر تو حکم کرده و از خدای درخواست مدد زنده کرد
کران در مقابله وفاداری او طرح جفاکاری اند خفته از حال خود میکرد زنی و در حرام قی دیزی زن مرت مرت و از
دو او گفت زنی دین عیسی داشت بود بر ان مرده و بر زن مرده شاید عالمیسی ملک شد و بجان جان طرف عیسی
سبحان حق آن مرد بر کفر فرو بود زنده گشت و بسعادت اسلام رسید و این زن باسلام رفته بود زنده گشت و بعد

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)